

مطالعات حقوق انرژی، دوره ۴، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۷
صفحات ۱ تا ۳۶

مالکیت عمومی بر منابع نفتی و تأثیر آن بر انتخاب الگوی قراردادی در حوزه بالادستی صنعت نفت و گاز

محمدعلی بهمنی^{*۱} و محمد آرین^۲

۱. استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

۲. دانشجوی دکتری حقوق نفت و گاز دانشگاه شهید بهشتی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۰۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۱۶)

چکیده

مالکیت منابع نفتی همواره یکی از موضوعات چالشی در بُعد ملی و بین‌المللی بوده است. در قانون اساسی ایران، پذیرش مالکیت عمومی بر ذخایر نفتی در مفهوم فقهی «انفال»، باعث پیدایش این تصور در برخی از مدیران و صاحب‌نظران صنعت نفت شده است که جز الگوی قراردادی خدماتی، استفاده از دیگر الگوهای قراردادی نفتی، مغایر با انفال بودن مالکیت منابع نفتی است. بررسی دقیق جایگاه مفهوم مالکیت عمومی بر منابع نفتی در کشورهای ونزوئلا، اندونزی، عراق و ایران از یک‌سو، و ارزیابی ماهیت هر یک از الگوهای قراردادی نفتی و پیشینه کاربرد آنها در کشورهای پیش‌گفته، بیانگر این امر است که برخلاف آنچه در صنعت نفت ایران تصور می‌شود، عمومی بودن مالکیت منابع نفتی محدودیتی در کاربرد روش قراردادی مشارکتی در حوزه بالادستی صنعت نفت ایجاد نمی‌کند، بلکه تنها الگوی امتیازی است که با مفهوم مالکیت عمومی بر منابع نفتی در تعارض است.

واژگان کلیدی

انفال، قراردادهای نفتی، مالکیت عمومی، منابع نفتی.

*. E-mail: ma-bahmaei@sbu.ac.ir

مقدمه

یکی از موضوعاتی که همواره از بُعد ملی و بین‌المللی محل بحث و مناقشه بسیار بوده، موضوع مالکیت منابع نفتی است. از حیث بین‌المللی، این چالش برای سال‌های زیادی بعد از جنگ جهانی دوم، موضوع قطع‌نامه‌های مختلف مجمع عمومی سازمان ملل متحد بود تا اینکه به موجب قطع‌نامه شماره ۱۸۰۳ مصوب سال ۱۹۶۲، حق حاکمیت کشورهای نفت‌خیز نسبت به منابع نفتی خود با عنوان «اصل حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی»، در عمل به رسمیت شناخته شد و رفته‌رفته هم در رویه بین کشورهای و هم در آرای داوری بین‌المللی تکامل یافت و به بلوغ رسید. بررسی دقیق سیر تحول و ماهیت اصل حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی، بیانگر این واقعیت است که خواسته اصلی کشورهای در حال توسعه، به ویژه کشورهای نفت‌خیز از طرح اصل مذکور، تقویت جایگاه تفکر «مالکیت عمومی» بر منابع طبیعی، به ویژه منابع نفتی بود. در بُعد ملی، این تفکر با عنوان فقهی «أنفال» در قانون اساسی ایران به رسمیت شناخته شده است اما موضوع چالش‌برانگیز این است که آنفال دانستن منابع نفتی در نظام حقوقی ایران، رفته‌رفته باعث شکل‌گیری این تصور در میان برخی از مدیران (هاشمی جاوید و حاجی‌پور، ۱۳۹۲: ۸۴، ۸۵، ۹۱، ۱۶۵، ۱۶۸، ۲۰۰، ۲۳۴ و ۳۳۴) و صاحب‌نظران (منتظر و ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۲۲۷) صنعت نفت ایران شده است که بر مبنای آن، استفاده از دیگر الگوهای قراردادی نفتی مرسوم، جز الگوی خدماتی، مغایر با آنفال بودن مالکیت منابع نفتی قلمداد می‌شود. در این راستا، نخستین پرسش چالش‌برانگیز این است که آیا پذیرش مالکیت عمومی بر منابع نفتی، نظام قراردادی حاکم بر اکتشاف و توسعه میادین نفتی را با محدودیت روبه‌رو می‌سازد؟ چنانچه پاسخ مثبت باشد، پرسش دیگر این است که محدودیت ایجادشده شامل کدام یک از الگوهای قراردادی مرسوم در حوزه بالادستی صنعت نفت می‌شود؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، قسمت اول این نوشتار ضمن بررسی نظریه‌های حاکم بر مالکیت منابع نفتی در نظام‌های حقوقی مختلف، وضعیت قانونی حاکم بر مالکیت منابع نفتی را در قوانین کشورهای مختلف مورد ارزیابی و تطبیق قرار می‌دهد؛ سپس در قسمت دوم، با توجه به وضعیت قانونی مالکیت منابع نفتی در کشورهای موضوع تحقیق، میزان سازگاری ماهیت

هر یک از الگوهای قراردادی نفتی با مفهوم مالکیت عمومی بر منابع نفتی مورد ارزیابی و تحلیل حقوقی قرار خواهد گرفت.

۱. مالکیت بر منابع نفتی از حیث نظری و قوانین ملی

تحلیل مؤثر از میزان تأثیر نظریه مالکیت عمومی منابع نفتی بر انتخاب روش قراردادی مناسب برای بهره‌برداری از این منابع، در وهله اول مستلزم شناخت دقیق نظریه‌های ناظر بر مالکیت منابع معدنی (از جمله منابع نفتی) در نظام‌های حقوقی مختلف دنیا و سیر تحولات آنها در گذر زمان است. در کنار این ارزیابی نظری، بررسی رویکرد عملی قوانین ملی کشورها در حوزه مالکیت بر منابع معدنی و نفتی نیز در راستای دستیابی به اهداف این نوشتار اهمیت ویژه‌ای دارد که در ادامه به صورت کامل آن را بررسی خواهیم کرد.

۱.۱. شناخت نظریه‌های حاکم بر مالکیت منابع معدنی در نظام‌های حقوقی مختلف

تا پیش از اکتشاف نفت در ایالت پنسیلوانیای آمریکا در سال ۱۸۵۹ میلادی، عموماً منابع نفتی، مقوله‌ای مستقل از منابع معدنی در نظر گرفته نمی‌شد؛ از این رو، وقتی در متون قدیمی درباره چگونگی و نحوه مالکیت منابع نفتی جست‌وجو می‌شود، مطلب مستقلاً به دست نمی‌آید؛ زیرا چنانکه گفته شد، منابع نفتی در گذشته با عنوان معادن محل بحث بوده است. از دیدگاه کلی، در نظام‌های حقوقی رومی-ژرمنی و کامن‌لا و همچنین حقوق اسلامی، نظریه‌های مختلفی در باب مالکیت معادن مطرح شده است که هر یک از آنها در حد ظرفیت این نوشتار بررسی خواهد شد.

۱.۱.۱. مالکیت منابع معدنی در حقوق رومی-ژرمنی

در حقوق رومی-ژرمنی، به طور کلی در زمینه مالکیت منابع معدنی چهار دیدگاه متفاوت وجود دارد که هر کدام از آنها در بردارنده تفکر خاصی نسبت به تملک منابع معدنی، به ویژه منابع نفتی است. از نظر تاریخی، نخستین تفکر حاکم بر مالکیت منابع معدنی، تفکری است که بر اساس آن، منابع مزبور از آن کسی است که مالک سطح زمین است. این نظریه

که به «نظریه مالکیت خصوصی»^۱ شهرت دارد، بر این اصل استوار است که مواد معدنی جزء متعلقات سطح زمین است و هر کس که مالک زمین باشد، مالک متعلقات آن نیز خواهد بود (Campbell, 1957: 305). گسترش تدریجی این نظریه در اندیشه رومیان باستان مبنای شکل‌گیری قاعده معروفی شد که می‌گوید: «هر کس مالک زمینی باشد، مالک فضای فوقانی و تحتانی آن نیز خواهد بود».^۲ بنابراین در حقوق رومیان، زمین و قسمت‌های تحتانی آن از منظر حقوقی به عنوان واحدی یکپارچه نگریسته می‌شد که در آن، تعلق مالکیت قسمت‌های تحتانی سطح زمین به مالک زمین بدون هیچ محدودیتی پذیرفته شده بود (Gonzalez, 2014: 62). در کشور فرانسه تا پیش از انقلاب کبیر سال ۱۷۸۹، نظام مالکیت خصوصی بر منابع معدنی حاکم بود؛ یعنی معادنی که در املاک خصوصی قرار گرفته بود، به مالک زمین تعلق داشت. اما پس از انقلاب، مجلس مؤسسان، نخستین قانون معدن فرانسه را در سال ۱۷۹۱ وضع کرد که بر اساس ماده یک آن، مالکیت معادن واقع شده در فضای باز یا تا عمق یکصد پا، از آن صاحب زمین بود اما معادن واقع شده در عمق زمین (بیشتر از یکصد پا) در اختیار دولت قرار گرفت (Sachse, 1963: 740).

دومین نظریه شناخته شده در حقوق رومی-ژرمنی، «نظریه رس نولیوس»^۳ است. اصطلاح «رس نولیوس» در زبان لاتین مرگب از واژه «رس» به معنای شیء (مال) و واژه «نولیوس» به معنای هیچ‌کس است. در فرهنگ حقوقی بلکس، اصطلاح موصوف، به معنای مالی که متعلق به کسی نیست یا مال بدون مالک، تعریف شده است (Garner, 2004: 1337). همانند نظریه پیشین، «نظریه رس نولیوس» نیز ریشه در حقوق خصوصی رومیان باستان دارد که بیانگر وضعیتی است که مال یا اموالی متعلق به کسی نیست (Ruddy, 1968: 474). طبق این نظریه، مال یا اموال بدون مالک با عمل تصرف به ملکیت کسی در می‌آید که برای نخستین بار به تصرف مال مورد نظر اقدام می‌کند (Campbell, 1957: 306). این نظریه در مناظرات مجلس مؤسسان فرانسه طرف‌دارانی داشت که «رابرت تورگو»، معروف‌ترین آنها بود. نامبرده بر این باور بود که نظام بهره‌برداری معادن از طریق اعطای

1. Accession Theory

2. Ad Coelum Maxim: "Cujus est solum, eius est usque ad coelum et usque ad Inferos"

3. Res Nullius Theory

امتیاز باید منسوخ گردد و نظامی جایگزین آن شود که در آن، حقوق مالکانه به فردی تعلق گیرد که برای نخستین بار به تصرف معدن اقدام کرده است (Crabbe, 1985: 269-270).

نگرش عمومی که در حقوق رومی - ژرمنی بسیار محل بحث بوده، «نظریه رگیلین»^۱ است. این نظریه باید در کنار نظریه دیگری موسوم به «دومینال»^۲ بررسی و تحلیل شود، اما پیش از تبیین ماهوی دیدگاه‌های مذکور، لازم است که نخست تبارشناسی این دو مفهوم مورد کنکاش قرار گیرد. از لحاظ واژه‌شناسی، کلمه «رگیلین» از واژه اسپانیایی «رگیلیا» به معنای منسوب یا متعلق به پادشاه یا حکمران اخذ شده است. واژه رگیلیا در فرهنگ لغت حقوقی بلکس این گونه تعریف شده است: «حقوق متعلق به پادشاه بر اساس نظام حقوقی فئودال» (Garner, 2004: 1308). واژه «دومینال» از ریشه «دومنیو»^۳ اخذ شده که در لغت به معنای اموال عمومی، مانند جاده‌ها و سواحل دریاهاست. دومنیو در حقوق اسپانیا، به اموالی گفته می‌شود که به منظور ارائه خدماتی عمومی یا تقویت اقتصاد ملی در تملک دولت قرار دارند و غیر قابل انتقال و فروش‌اند (Gonzalez, 2014: 69).

همچنان که گذشت، این دو نظریه باید در کنار هم بررسی شود؛ زیرا برخی از نویسندگان برآنند که بین این دو مفهوم فرقی نیست؛ بدین معنا که در هر دو نظریه، مالکیت منابع معدنی متعلق به پادشاه (دولت) است. تنها از منظر تاریخی، زمانی که کشورها توسط پادشاهان یا حکمرانان اداره می‌شد، واژه «رگیلین» به کار می‌رفت اما در عصر کنونی که نظام پادشاهی در بیشتر کشورهای دنیا منسوخ شده است، دیگر کاربرد واژه رگیلین موضوعیت ندارد و به جای آن واژه «دومینال» استفاده می‌شود که به این معناست که مالکیت منابع معدنی در اختیار دولت است (Omorogbe & Oniemola, 2010, 120; Hepburn, 2015: 11; Pereira, 2012: 207). در مقابل، به باور شماری دیگر از نویسندگان، بین این دو واژه تفاوت وجود دارد؛ بدین شرح که در نظریه رگیلین، حق مالکیت پادشاه (دولت) نسبت به منابع معدنی، حق مالکیت مطلق نیست، بلکه این حق محدود به کنترل و

1. Regalian Theory
2. Domanial Theory
3. Demanio

نظارت بر منابع معدنی است. پادشاه (دولت) نمی‌تواند خود رأساً به اکتشاف و بهره‌برداری از منابع معدنی اقدام کند؛ در حالی که در نظریه «دومینال»، حق مالکیت پادشاه (دولت) نسبت به منابع معدنی، حق مالکیت مطلق (کامل) است. به سخن دیگر، دولت می‌تواند خود رأساً عملیات بهره‌برداری از معادن را انجام دهد و حق دولت محدود به وضع مقررات و کنترل و نظارت بر منابع معدنی نیست (Gonzalez, 2014: 66; Ely & Pietrowski, 1976: 10).

۱. ۱. ۲. مالکیت منابع معدنی در کامن‌لا

مبنای اولیه مالکیت منابع معدنی در نظام کامن‌لا، همانند نظام رومی-ژرمنی بر «نظریه مالکیت خصوصی» استوار است. قاعده موسوم به «Ad Coelum» که در گفتار پیشین از آن بحث شد، در حقوق انگلستان نیز مقبول بوده است. این گونه بیان شده است که پذیرش این قاعده در نظام قضایی انگلستان، به زمان پادشاهی ادوارد اول (۱۲۳۹-۱۳۰۷) باز می‌گردد (Bouve, 1930: 236). کاربرد قاعده مورد بحث برای نخستین بار در نظام قضایی انگلستان در پرونده *Bury v. Pope*^۱ ثبت شده است. از آنجا که نظام قانونی ایالات متحده به طور چشمگیری تحت تأثیر کامن‌لای انگلستان بود، قاعده مورد بحث در نظام قضایی این کشور نیز به عنوان مبنای اولیه مالکیت منابع زیرزمینی مورد پذیرش قرار گرفت و برای اولین بار در پرونده *State v. David*^۲ مورد استناد قرار گرفت (Sprankling, 2008: 989-990).

اکتشاف نفت در آمریکا و سیال بودن ماهیت این ماده معدنی، رفته‌رفته باعث شد تا ناکارایی نظریه مالکیت خصوصی بیشتر مورد توجه قرار گیرد. از این رو، برای رفع چالش سیال بودن مواد نفتی، پیشنهاد شد که منابع زیرزمینی به عنوان مال بدون مالک (رس نولیوس) شناخته شود و مالکیت آن در اختیار شخصی قرار گیرد که برای اولین بار به تصرف آن اقدام می‌کند (Bradbrook, 1987: 366-367; Lamarre, 2011: 462-463). بدین ترتیب، بر اساس مفهوم «رس نولیوس»، قاعده‌ای در نظام حقوقی آمریکا پدید آمد که «قاعده تصرف»^۳ نامیده می‌شود. به سخن دیگر، آنچه در نظام کامن‌لا (آمریکا)،

1. *Bury v. Pope* (1586) 1 Cro. Eliz. 118.

2. *State v. David* (1797) 1 Del. Cas. 160.

3. Rule of Capture

«قاعده تصرف» نامیده می‌شود، از نظر ماهیت همان «نظریه رس نولیوس» در نظام رومی-ژرمنی است. بر طبق قاعده تصرف، مالک زمین دارای حق مالکیت نسبت به نفت و گازی است که از چاه‌های حفرشده در زمین خود استخراج می‌کند؛ حتی اگر معلوم شود که بخشی از نفت و گاز استخراجی از زمین مجاور به دست آمده است (Hardwicke, 1935: 391-393). از نظر زمانی، این قاعده در دعاوی نفتی در آمریکا برای اولین بار در پرونده *Westmoreland & Cambria Natural Gas Company v. De Witt* توسط دادگاه عالی ایالت پنسیلوانیا در سال ۱۸۸۹ مورد استناد قرار گرفت (Thornton, 1890: 93). با گذشت زمان، تکیه بر قاعده تصرف برای اکتشاف و بهره‌برداری از منابع نفتی در آمریکا با انتقاد جدی روبه‌رو شد. در واقع، تب اکتشاف نفت و رقابت ناسالم بین اشخاص در آمریکا برای کسب سهم بیشتر از منابع نفتی، باعث هدر رفت این ماده ارزشمند و ورود خسارت به دیگران شد؛ به گونه‌ای که حتی در مقاطعی بهای نفت در آمریکا ارزان‌تر از آب شد (Yergin, 1992: 233, 247-250). از این رو، برخی از ایالت‌های آمریکا، به وضع قوانین محدودکننده در این زمینه اقدام کردند که ایالت ایندیانا در این زمینه پیشگام شد (Summers, 1938: 1-7). اعمال این گونه مقررات که در واقع به معنای وضع محدودیت بر قاعده تصرف بود، زمینه را برای طرح دعاوی مختلفی در دادگاه‌های آمریکا فراهم کرد که از درون آنها، نظریه دیگری پدید آمد که به «نظریه حقوق مرتبط یا وابسته»^۱ شهرت یافت (Kramer & Anderson, 2005: 911-920). طبق این نظریه، هر مالک زمین مستحق سهمی عادلانه و منصفانه از نفت و گاز موجود در زمین خود، با در نظر گرفتن حقوق دیگران است و استفاده از منابع نفتی باید به صورت معقول انجام شود (Lowe, 2003: 14).

۱.۱.۳. مالکیت منابع معدنی در حقوق اسلامی

برای درک اصولی از نظریه‌های حاکم بر مالکیت ثروت‌های زیرزمینی از دیدگاه اسلامی، لازم است فقه اهل سنت از فقه شیعی جدا شود. به طور کلی، در چارچوب نگرش فقهی اهل سنت، چهار دیدگاه مختلف در زمینه مالکیت منابع معدنی وجود دارد. نظریه مالکیت خصوصی منابع معدنی، دیدگاهی است که در فقه حنفی پذیرفته شده است. طبق این

1. Correlative Rights Theory

دیدگاه، مالکیت منابع معدنی به تبعیت از مالکیت زمین، از آن مالک زمین است (Jumah, 2002: 235; Nayeem, 2017: 245-248). از نظر بنیانگذار فقه مالکی، تمامی منابع معدنی، اعم از باطنی و ظاهری، متعلق به عموم جامعه است و در کنترل و اداره امام (دولت) است (Toriguian, 1972: 103-104; El-Malik, 1996: 313). پذیرش مالکیت عمومی در فقه مالکی بر این اصل استوار است که خصوصی دانستن مالکیت منابع معدنی، سرانجام به بهره‌برداری نامناسب و توزیع ناعادلانه این ثروت می‌انجامد (Toriguian, 1972: 103). دیدگاه فقه حنبلی و شافعی نسبت به مالکیت معادن، به اندازه دو دیدگاه قبلی شفاف و منسجم نیست. بنیانگذار فقه شافعی، از طرفداران فقه مالکی و ابوحنیفه بود و در نتیجه دیدگاه وی، ترکیبی از آموزه‌های مالکی و حنفی است. فقه شافعی بین معادن ظاهری و باطنی قائل به تفکیک شده است؛ با این توضیح که اگر معادن باطنی در املاک خصوصی یافت شود، مالکیت آن متعلق به صاحب زمین است و نامبرده حق بهره‌برداری انحصاری از مواد معدنی را دارد؛ مشروط به اینکه زکات آن را بپردازد. چنانچه معادن ظاهری در املاک شخصی پیدا شود، مالکیت آن متعلق به صاحب زمین نیست، بلکه از آن عموم جامعه است. مالکیت معادن ظاهری که در املاک دولتی کشف گردد نیز از آن عموم است. در خصوص معادن باطنی که در املاک دولتی یافت گردد، بهره‌برداری از آن، از طریق اعطای امتیاز به سرمایه‌گذار ذی‌صلاح در صلاح دید دولت (امام) است (Toriguian, 1972: 103; Nayeem, 2017: 246-247; Demir, 2017: 6-7). سرانجام بر طبق دیدگاه فقه حنبلی، معادن ظاهری، اعم از اینکه در املاک شخصی، دولتی یا موات یافت شود، متعلق به عموم جامعه است و مالکیت خصوصی در این معادن منتفی است؛ زیرا این معادن برای رفع نیازمندی‌های جامعه لازم است و پذیرش مالکیت خصوصی در مورد آنها باعث ایجاد عسر و حرج و سختی در جامعه می‌شود (Toriguian, 1972: 103; El-Malik, 1993: 5-56). افزون بر اینکه، معادن ظاهری بخشی از زمین شمرده نمی‌شود تا مالکیت آن در اختیار صاحب زمین باشد. در خصوص معادن باطنی که در زمین‌های موات وجود دارد، مالکیت شخصی که اقدام به بهره‌برداری می‌کند، به صرف استخراج محقق نمی‌شود، بلکه شخص بهره‌بردار باید نخست نسبت به حیازت زمین اقدام و سپس مواد معدنی موجود را استخراج کند (Demir, 2017: 7).

همانند فقه اهل سنت، در فقه شیعی نیز نظریه‌های گوناگونی در زمینه مالکیت منابع معدنی مطرح شده است که در چهار گروه قابل دسته‌بندی است. از منظر گروهی از فقها، مالکیت منابع معدنی تابع مالکیت زمین (نظریه مالکیت خصوصی) است و صاحب زمین حق بهره‌برداری و استفاده از آنها را داراست (شهید اول، ۱۴۱۴: ۶۷-۶۸؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۲۰: ۲۴۲). گروه دوم بر این باورند که معادن به طور مطلق در شمار مشترکات عامه هستند که عموم جامعه در بهره‌برداری از آن حق مشترک دارند و هر کس به قدر نیاز خود، حق برداشت از آنها را دارد و نمی‌توان آن را به اقطاع واگذار کرد (منتظری، ۱۴۱۵: ۷۸؛ فخر المحققین، ۱۳۸۷ ق: ۲۳۷). گروه سوم، معادن را، اعم از ظاهری و باطنی، داخل در اَنفَال می‌دانند که ملک امام شمرده می‌شود (مفید، ۱۴۱۳: ۲۷۸). البته در خصوص مالکیت امام نسبت به اَنفَال نیز اینگونه تفسیر شده است که منظور مالکیت شخصی امام نیست، بلکه این مالکیت قائم به منصب امامت است. به سخن دیگر، امامت حیثیت تعلیلیه نیست تا علت مالکیت شخص امام قرار گیرد، بلکه حیثیت تقییدیه است؛ بدین معنا که شخص با قید امام بودن، مالک اَنفَال شمرده می‌شود (منتظری، ۱۳۶۳: ۳۲۹). گروه چهارم در خصوص مالکیت معادن، قائل به تفکیک بین معادن ظاهری و باطنی شده‌اند؛ با این توضیح که معادن ظاهری جزء مشترکات عامه هستند اما معادن باطنی جزء اَنفَال (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۴۴۰). از میان چهار نظریه بالا، بیشترین مقبولیت از آن نظریه اَنفَال و مشترکات عامه است اما در مورد اینکه کدام یک از این دو نظریه، قول مشهور است، اختلاف نظر وجود دارد. آنچه مسلم است، اینکه در قانون اساسی ایران و قانون نفت سال ۱۳۶۶، نظریه اَنفَال پذیرفته شده است.

۲.۱. بررسی نظام مالکیت منابع نفتی در چارچوب مقررات ملی

برای تشخیص تأثیر مالکیت عمومی نسبت به منابع نفتی بر انتخاب الگوی قراردادی در حوزه بالادستی صنعت نفت و گاز، لازم است نظام قانونی برخی از کشورها در این زمینه مورد ارزیابی دقیق قرار گیرد. برای دستیابی به این هدف، نظام قانونی چهار کشور ونزوئلا، اندونزی، عراق و ایران، به دلیل اشتراکات گوناگون (نفت‌خیز بودن، در حال توسعه بودن، داشتن نظام سیاسی جمهوری، نیاز به جذب سرمایه‌گذاری خارجی برای توسعه صنعت نفت و همچنین عضویت هر چهار کشور در اوپک) بررسی و تبیین می‌شود.

پرسش اصلی در این مبحث، این است که کشورهای پیش گفته در سیاست گذاری‌های کلان نفتی خود چه رویکردی را در خصوص مالکیت منابع نفتی برگزیده‌اند؟ آیا رویکرد آنها مشابه یکدیگر است یا هر کدام برای بهره‌برداری از منابع نفتی خود، رویکرد مالکانه متفاوتی را در پیش گرفته‌اند؟

۱.۲.۱. ونزوئلا

نخستین قانون ملی معدن ونزوئلا در ۱۵ مارچ سال ۱۸۵۴ به تصویب رسید اما این قانون در خصوص مالکیت منابع معدنی، مقررۀ خاصی نداشت. این کاستی، به موجب دستورالعمل مورخ ۴ ژانویه سال ۱۸۵۵ برطرف شد و بر اساس ماده دو دستورالعمل مورد اشاره، «نظام رگیلین» در کشور ونزوئلا پذیرفته شد (Lieuwen, Gonzalez, 2014: 68; 5: 1954). گفتنی است که تمامی امتیازات بهره‌برداری از معادن، به ویژه منابع نفتی تا سال ۱۹۰۴ میلادی، بر اساس قانون موصوف اعطا می‌شد تا اینکه در این سال، قانون معدن دیگری به تصویب رسید که به موجب آن، نظام مالکیتی «دومینال» در کشور ونزوئلا به رسمیت شناخته شد (McBeth, 1983: 7). با توجه به اهمیتی که نفت در اوایل قرن بیستم در اقتصاد ونزوئلا پیدا کرد، اولین قانون تخصصی نفت در سال ۱۹۲۰ در این کشور تصویب شد که به موجب آن نظام مالکیتی «دومینال» که در قانون معدن ۱۹۰۴ شناسایی شده بود، دیگر بار مورد تأکید قانون‌گذار قرار گرفت (Grisanti, 1987: 76-82).

اولین قانون اساسی کشور ونزوئلا که موضوع مالکیت منابع طبیعی را به طور خاص مد نظر قرار داد، قانون اساسی مصوب سال ۱۹۶۱ بود. این قانون در اصل ۱۰۶ اینگونه مقرر کرد: «دولت به حمایت و حفاظت از منابع طبیعی در درون قلمرو کشور توجه خواهد نمود و بهره‌برداری از منابع طبیعی اساساً در راستای منفعت جمعی مردم ونزوئلا هدایت خواهد شد». نحوه نگارش و سیاق جملات این اصل، به گونه‌ای است که می‌توان پذیرش مالکیت عمومی بر منابع نفتی را از آن استخراج کرد. قانون اساسی ونزوئلا در سال ۱۹۹۹ مورد بازنگری عمده قرار گرفت. این بار موضوع مالکیت منابع طبیعی در اصل ۱۲ قانون اساسی جدید مورد حکم قانون‌گذار قرار گرفت. اصل موصوف به روشنی اعلام می‌دارد: «هر نوع ذخایر معدنی و نفتی که در قلمرو کشور، بستر آب‌های سرزمینی، منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره یافت شود، در مالکیت عموم مردم ونزوئلا قرار دارد و بنابراین

جداناپذیر و غیر قابل انتقال می‌باشد. سواحل دریاها در قلمرو مالکیت عمومی قرار دارد». همچنان که پیداست، این اصل به شکلی گویا و صریح بیانگر پذیرش مالکیت عمومی منابع نفتی در نظام قانونی ونزوئلاست. نکته قابل توجه در این اصل، تأکید خاص بر وصف ذاتی اموال عمومی، یعنی غیر قابل انتقال بودن آنهاست. در سال ۲۰۰۱ قانون نفت ۱۹۴۳ به موجب قانون جدید ملغی شد. ماده ۳ قانون جدید^۱ با عنوان «مالکیت ذخایر» با ادبیاتی مشابه ادبیات قانون اساسی، مالکیت عمومی بر منابع نفتی را مورد حکم قرار داده است.

۱.۲.۲. اندونزی

کشور اندونزی تا پیش از سال ۱۹۴۹ به عنوان بخشی از قلمرو دولت استعماری هلند به شمار می‌رفت. در دوران استعمار، نظام مالکیت منابع معدنی در این کشور تابع قانون معدن هند شرقی هلند مصوب ۱۸۹۹^۲ بود (Fabrikant, 1973: 2-3). به موجب این قانون، نظام مالکیت خصوصی بر منابع معدنی منسوخ و نظام «رگیلین» جایگزین آن شد. در واقع، تا پیش از تصویب قانون مورد اشاره، به موجب ماده ۵۱۷ قانون مدنی هند شرقی هلند مصوب ۱۸۴۷^۳، مالکیت منابع معدنی به مالک زمین تعلق داشت (Poley, 2013: 59). بعد از پایان جنگ جهانی دوم، نخستین قانون اساسی این کشور در سال ۱۹۴۵ به تصویب رسید. این قانون، خاستگاه تحولی بزرگ در نظام حقوقی مالکیت بر منابع طبیعی شد؛ زیرا به موجب بند ۳ اصل ۳۳ قانون موصوف، نظام رگیلین لغو و به جای آن نظام مالکیت عمومی بر منابع طبیعی به رسمیت شناخته شد. این بند مقرر می‌کند: «زمین، آب‌ها و منابع طبیعی موجود در آن تحت کنترل دولت می‌باشد و در راستای رفاه حداکثری مردم اندونزی مورد بهره‌برداری قرار خواهد گرفت». دادگاه قانون اساسی اندونزی در یکی از آرای مهم خود، صادره در سال ۲۰۱۲^۴ به تبیین جایگاه قانونی بند ۳ اصل ۳۳ قانون اساسی پرداخته است؛

1. Hydrocarbons Organic Law of 2001.
2. The 1899 Dutch East Indies Mining Act (“Indische Mijnwet”)
3. Dutch East Indies Civil Code (1847).
4. The Constitutional Court of Republic of Indonesia: Decision No. 36/PUU-X/2012, available at: [www.mahkamahkonstitusi.go.id/public/content/persidangan/putusan/decision_1209_20130820063617_putusan_sidang_36%20PUU%202012%20migas%20\(ENG\).pdf](http://www.mahkamahkonstitusi.go.id/public/content/persidangan/putusan/decision_1209_20130820063617_putusan_sidang_36%20PUU%202012%20migas%20(ENG).pdf)

بدین شرح که: «کنترل دولت در ماده ۳۳ قانون اساسی ۱۹۴۵ تعریفی به مراتب فراتر از مالکیت در مفهوم حقوق خصوصی دارد. مفهوم کنترل دولت به عنوان یک مفهوم حقوق عمومی مرتبط با اصل حاکمیت مردم قلمداد می‌گردد...» (Decision No. 36/PUU-X/2012: 181-182). در سال ۲۰۰۱ مجلس قانون‌گذاری اندونزی، قانون نفت جدیدی موسوم به قانون شماره ۲۲ مصوب ۲۰۰۱ را تصویب کرد^۱ که بند ۱ ماده ۴ این قانون در راستای تبیین نظریه مالکیت عمومی در حوزه منابع نفتی اشعار می‌دارد که: «نفت و گاز موجود در قلمرو اندونزی به عنوان ذخایر طبیعی تجدیدناپذیر و استراتژیک، اموال ملی قلمداد می‌گردد که توسط دولت کنترل می‌شود».

۱.۲.۳. عراق

سرزمینی که امروزه با نام عراق شناخته می‌شود، برای قرن‌ها بخشی از قلمرو امپراتوری عثمانی بوده است. نظام حقوقی حاکم بر مالکیت منابع معدنی در امپراتوری عثمانی، نخستین بار به موجب ماده ۱۰۷ قانون زمین مصوب ۱۸۵۸ میلادی^۲، ماهیت قانونی (نه شرعی) یافت. به موجب این ماده، مواد معدنی که در زمین‌های شخصی (نه دولتی) یافت شود، به طور کامل متعلق به صاحب زمین است (Tute, 1927, 101). این وضعیت قانونی، دیگر بار در ماده یک اولین قانون معدن امپراتوری عثمانی مصوب ۱۷ جولای ۱۸۶۱^۳ با ادبیات دیگری تکرار شد. بعد از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی، طبق قرارداد موسوم به «سن رمو»^۴ در سال ۱۹۲۰، کشور عراق امروزی در قالب نظامی پادشاهی تحت قیمومیت انگلستان قرار گرفت و اولین قانون اساسی آن در سال ۱۹۲۵ تصویب شد. به موجب اصل ۹۴ این قانون: «هیچ گونه انحصار یا امتیازی برای استفاده از منابع طبیعی یا ارائه خدمات عمومی ... اعطا نخواهد شد، مگر به موجب قانون ...». از این اصل، استنباط می‌شود که مالکیت منابع معدنی در اختیار حکومت پادشاهی عراق قرار داشته و بهره‌برداری از آن منوط به اعطای امتیاز به موجب قانون بوده است که این ویژگی‌ها، بر پذیرش نظام رگیلین در خصوص مالکیت منابع معدنی در قانون اساسی مذکور دلالت

1. Law No. 22 of 2001 Concerning Oil and Gas.
2. The Ottoman Land Code of 1858 (Turkish, *Arazi Kanunnamesi*)
3. The Mining Law of 9 Muharrem 1278/17 July 1861 (as amended in 1869 and 1887).
4. *San Remo Agreement*

دارد. قانون اساسی ۱۹۲۵ بعد از قدرت گرفتن حزب بعث در سال ۱۹۷۰ مورد بازنگری قرار گرفت و قانون اساسی موقتی جایگزین آن شد.^۱ بر اساس اصل ۱۳ این قانون، مالکیت منابع طبیعی به ملت عراق تعلق گرفت.

پس از سقوط حزب بعث در عراق در اثر حمله آمریکا در سال ۲۰۰۳، قانون اساسی دیگری در این کشور در سال ۲۰۰۵ لازم‌الاجرا شد که یکی از مهم‌ترین اصول آن، اصل ۱۱۱ است که با صراحت بی‌سابقه‌ای به بحث مالکیت عمومی بر منابع نفتی می‌پردازد. این اصل مقرر می‌دارد: «مالکیت نفت و گاز در تمامی مناطق و ایالات متعلق به مردم عراق است». نکته قابل تأمل در خصوص صنعت نفت عراق این است که پیش‌نویس قانون نفت و گاز این کشور که در سال ۲۰۰۷ تدوین شده و ماده یک آن دقیقاً مفاد اصل ۱۱۱ قانون اساسی را تکرار می‌کرد، به دلیل اختلافات اساسی عمیق میان گروه‌های سیاسی این کشور هنوز تصویب نشده است.

۴.۲.۱. ایران

از لحاظ تاریخی، وضعیت مالکیت منابع معدنی در دوره قاجار اینگونه قابل تبیین است که با توجه با امتیازات بی‌شماری که در دوره ناصرالدین شاه و پسر وی به بیگانگان - به ویژه امتیاز نفتی داری - واگذار شد، نظام مالکیت منابع معدنی مبتنی بر «نظریه رگیلین» در ایران غلبه داشته است. قانون اساسی مشروطیت در خصوص مالکیت منابع معدنی، مقرره خاصی نداشت اما از اصل ۲۴ این قانون استنباط می‌شود که تفکر مبتنی بر نظریه رگیلین در این قانون مستتر است. خلاً قانونی در زمینه مالکیت منابع معدنی با تصویب قانون مدنی در سال ۱۳۰۷ برطرف شد؛ زیرا به موجب ماده ۱۶۱ قانون مزبور، نظام مالکیت خصوصی بر منابع معدنی توسط قانون‌گذار به رسمیت شناخته شد. نظام مالکیت منابع معدنی، یک دهه بعد از وضع قانون مدنی دستخوش دگرگونی شد. مجلس قانون‌گذاری ایران در سال ۱۳۱۷، نخستین قانون معدن ایران را وضع کرد که ماده ۲ آن بر اصل تبعیت مالکیت معدن از مالکیت ملک تأکید داشت اما استخراج معادن نفت و مواد نفتی و سنگ‌های قیمتی، به موجب ماده ۳ قانون در انحصار دولت قرار گرفت. در بازنگری قانون معدن در سال ۱۳۳۱، منابع معدنی به ۳ طبقه تقسیم شدند و قلمرو مالکیت خصوصی در معدن، به طبقه

1. The 1970 Interim Constitution.

اول، یعنی مواد معدنی که معمولاً به مصرف کارهای ساختمانی می‌رسد، محدود شد. بند «ج» ماده ۲ قانون اشعار می‌داشت که معادن طبقه سوم [منابع نفتی و رادیو اکتیو] مطلقاً متعلق به دولت است.

نظام قانونی ایران در سال ۱۳۳۶، شاهد پیدایش نخستین قانون نفت بود ولی قانون موصوف فاقد هر گونه مقرر در زمینه مالکیت منابع نفتی بود. ضعف موجود در این قانون در سال ۱۳۵۳ جبران شد؛ چرا که به موجب بند یک ماده ۳ قانون نفت ۱۳۵۳، سرانجام مالکیت عمومی بر منابع نفتی ایران به رسمیت شناخته شد. انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ باعث شد تا نگرش اسلامی بر مالکیت منابع معدنی حاکم گردد. اصل ۴۵ قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸، معادن را در شمار افعال و ثروت‌های عمومی قرار داد که در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل کند. با توجه به مفاد اصل ۴۵ قانون اساسی و ماده ۲ قانون نفت، می‌توان گفت که نظام مالکیت عمومی بر منابع نفتی که به موجب قانون نفت سال ۱۳۵۳ در صنعت نفت ایران نمود یافته بود، بعد از انقلاب اسلامی نیز تاکنون تداوم داشته است؛ با این تفاوت که مالکیت عمومی بعد از انقلاب در لباس فقهی در صنعت نفت اعمال شده است. مبانی فکری چنین برداشتی در این دلایل خلاصه می‌شود که: اولاً، همچنان که قانون‌گذار حکم کرده، منابع نفتی در اختیار حکومت اسلامی است و عبارت «در اختیار» ظهور در مالکیت ندارد، بلکه برعکس، نشانه این امر است که مالکیت منابع نفتی متعلق به دیگری است (شیروی، ۱۳۹۳: ۱۷۲)؛ ثانیاً، همراه شدن عبارت «ثروت‌های عمومی» با واژه افعال در متون قانونی فوق، آماره و قرینه محکمی بر عمومی بودن مالکیت منابع نفتی در ایران است.

۲. تأثیر مالکیت عمومی بر منابع نفتی در انتخاب الگوی قراردادی در حوزه بالادستی صنعت نفت

همچنان که در فصل پیش بررسی شد، سیر تحول نظریه‌های حاکم بر مالکیت منابع معدنی و تغییر قوانین و مقررات ملی کشورهای موضوع بحث، بیانگر این واقعیت است که امروزه تفکر مالکیت عمومی بر منابع نفتی، جایگاه تثبیت‌شده‌ای در نظام قانونی بیشتر کشورها یافته است. اما مسئله‌ای که بررسی آن اهمیت ویژه‌ای دارد، این است که پذیرش مالکیت عمومی چه تأثیری بر انتخاب روش قراردادی برای بهره‌برداری از میادین نفتی دارد؟ برای

یافتن پاسخ این پرسش، پیشینه استفاده و ماهیت حقوقی هر یک از الگوهای قراردادی نفتی و میزان سازگاری هر کدام از آنها با عمومی بودن مالکیت منابع نفتی مورد تحلیل و موشکافی قرار خواهد گرفت.

۲. ۱. مالکیت عمومی بر منابع نفتی و الگوی امتیازی

بی‌گمان قراردادهای امتیازی، نخستین و قدیمی‌ترین الگوی قراردادی است که برای اکتشاف و توسعه منابع معدنی، به ویژه منابع نفتی استفاده شده است. در بسیاری از متون حقوقی، قراردادهای امتیازی به دو دسته امتیازی قدیم و جدید طبقه‌بندی شده‌اند؛ با این توضیح که از دهه ۱۹۵۰ میلادی به بعد، با توجه به شرایط حاکم، نسل جدیدی از قراردادهای امتیازی در صنعت نفت دنیا معرفی شد که در آنها شرایط قراردادی در مقایسه با قراردادهای امتیازی قدیم تا حدودی به نفع دولت میزبان تعدیل شد. گفتنی است که کاربرد روش امتیازی، زمانی در صنعت نفت کشورها رواج یافت که نظریه مالکیت عمومی بر منابع نفتی، جایگاه قانونی لازم را نداشت. با وجود این، در گذر زمان و فراهم شدن بستر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی لازم، نظام قانونی بسیاری از کشورها به سوی پذیرش مالکیت عمومی بر منابع نفتی حرکت کرد و این پرسش کلیدی مطرح شد که آیا الگوی امتیازی (اعم از قدیم و جدید) متضمن منفعت جمعی و عمومی هست یا خیر؟ به سخن دیگر، آیا ماهیت قراردادهای امتیازی با عمومی بودن مالکیت منابع نفتی، هم‌سو و سازگار است؟ پاسخ به این پرسش، هدف مبحث پیش روست.

۲. ۱. ۱. پیشینه کاربرد الگوی امتیازی در صنعت نفت کشورها

استفاده از روش امتیازی برای اکتشاف و توسعه میادین نفتی، کمابیش در تمامی کشورهای نفت‌خیز دنیا سابقه دارد. در کشور ونزوئلا از نظر تاریخی، نخستین امتیاز نفتی در ۲۴ آگوست ۱۸۶۵ برای اکتشاف و استخراج نفت در منطقه «زولیا» به فردی به نام «کامیلو فراندا» اعطا شد؛ امتیازی که یک سال بعد به دلیل اجرایی نشدن آن منتهی شد (Vassiliou, 2009: 526; Coronil, 1997: 75). در سال‌های بعد، امتیازهای دیگری توسط دولت‌های وقت ونزوئلا به اشخاص مختلف واگذار شد اما هیچ یک از آنها به نتیجه دلخواه نینجامید؛ تا اینکه در سال ۱۹۱۲ به «شرکت نفت کاربین» امتیاز دیگری واگذار شد که شرکت

مذکور با این امتیاز موفق شد در سال ۱۹۱۳ در میدان نفتی «گوانوکو»، به میزان تجاری نفت استخراج کند (Vassiliou, 2009-A: 527).

در کشور اندونزی، پیشینه استفاده از روش قراردادی امتیاز به سال ۱۸۷۳ باز می‌گردد. در این سال نخستین امتیاز نفتی به یکی از اتباع هلند به نام «ژان ریرینک» اعطا شد اما عملیات اکتشافی وی موفقیت‌آمیز نبود (Poley, 2013: 70-71; Bee, 1982: 2). پس از عملیات ناموفق ریرینک، یکی دیگر از اتباع هلند (زیچکر) امتیازی را از حاکم منطقه «لنگ کات» در سال ۱۸۸۳ دریافت کرد. زیچکر برخلاف هم‌وطن خود، در عملیات حفاری موفق به کشف نفت به میزان تجاری در همان سال در محدوده «تلاگا سعید» واقع در لنگ کات شد (Poley, 2013: 84; Machmud, 2000: 87).

پیشینه قراردادهای امتیازی در کشور عراق، به دوره‌ای باز می‌گردد که این کشور بخشی از قلمرو امپراتوری عثمانی بود. نخستین امتیاز نفت در سال ۱۹۱۴ از سوی صدر اعظم عثمانی (حلیم پاشا) به شرکت نفت ترکیه اعطا شد که وقوع جنگ جهانی اول مانع از اجرای آن شد. در سال ۱۹۲۵ دومین امتیاز توسط دولت پادشاهی عراق، دیگر بار به شرکت نفت ترکیه واگذار شد. برخلاف امتیاز قبلی (Zebari, 2015: 81)، این امتیاز سرانجام خوشی برای شرکت نفت ترکیه‌ای داشت؛ زیرا در سال ۱۹۲۷ در منطقه «بابا گورگور» کرکوک عراق برای اولین بار میدان نفتی بزرگی کشف شد (Zedalis, 2009: 6).

در ایران نخستین قرارداد امتیازی که به طور خاص برای استخراج و بهره‌برداری از منابع نفتی منعقد شد، امتیازی بود که در سال ۱۸۸۴ میلادی به شرکت انگلیسی «هوتز» اعطا گردید. این امتیاز، با وجود حفر چندین حلقه چاه نفت در جزیره قشم به نتیجه دلخواه نرسید (میرترابی، ۱۳۸۵: ۴۲). در سال‌های بعد امتیازهای دیگری از سوی دولت پادشاهی ایران به اتباع خارجی واگذار شد با وجود این، هر یک از آنها به دلایل مختلفی به مرحله اجرا نرسید. سرانجام در ۲۸ می سال ۱۹۰۱ میلادی (۷ خردادماه ۱۲۸۰ شمسی)، مظفرالدین شاه قاجار برای شصت سال امتیاز نفتی را به «ویلیام ناکس داری» واگذار کرد. این امتیاز برخلاف امتیازهای قبلی برای صاحب آن سرنوشت خوبی رقم زد؛ به گونه‌ای که در ۲۶ ماه می ۱۹۰۸ (۵ خرداد ۱۲۸۷ شمسی) در منطقه مسجد

سلیمان، نفت از دل زمین فوران کرد و آینده سیاسی و اقتصادی ایران با این امتیاز گره خورد.

۲. ۱. ۲. تحلیل سازگاری ماهیت قراردادهای امتیازی با مالکیت عمومی بر منابع نفتی

بررسی اثر تملیکی قراردادهای امتیازی، اعم از قدیم و جدید، موضوعی است که در این گفتار بدان می‌پردازیم اما پیش از آن، لازم است که ماهیت حقوقی قراردادهای امتیازی به عنوان موضوعی مقدماتی مورد کنکاش قرار گیرد. در زمینه ماهیت این دسته از قراردادهای دو دیدگاه کاملاً متفاوت ارائه شده است.

دیدگاه نخست بر این مبنا استوار است که قراردادهای امتیازی از نظر ماهیت، قراردادهای اداری هستند که باید بر اساس تأمین منافع عمومی جامعه مدیریت شوند. این دیدگاه با نام «نظریه هندریکس»^۱ توسط «فرانک هندریکس» در نخستین کنگره نفتی عرب در سال ۱۹۵۹ مطرح شد (Hendryx, 1959) و مورد قبول برخی از صاحب‌نظران نفتی قرار گرفت (Said, 1965; Allam, 1963). طبق این نظریه، دولت‌ها می‌توانند از طریق وضع قوانین و اقدامات اداری نسبت به تغییر یا الغای تمام یا بخشی از قرارداد امتیاز خود اقدام کنند؛ مشروط بر اینکه اقدام دولت در راستای حفظ منافع عمومی و با رعایت حسن نیت باشد (Hendryx, 1959: 7).

دیدگاه دوم مربوط به نظریه‌ای است که در سال ۱۹۶۰ از سوی «جورج ری» مطرح و به عنوان «نظریه ری»^۲ شهرت یافت. برخلاف دیدگاه نخست، این نظریه مقرر می‌کند که هیچ نظام حقوقی این حق را برای یکی از طرفین قرارداد (حتی اگر دولت باشد) قائل نمی‌شود که قرارداد را به طور یک‌جانبه ملغی کند یا تغییر دهد؛ حتی اگر به منظور تأمین منافع عمومی باشد (Ray, 1960: 10). قراردادهای امتیازی دارای ماهیت اداری یا عمومی نیستند، بلکه این دسته از قراردادهای «قراردادهای توسعه اقتصادی» شناخته می‌شوند که دو اصل حقوقی کلی بر آنها حکومت می‌کند: ۱. خود قرارداد، قانون

1. Hendryx Thesis
2. Ray Thesis

حاکم بر روابط طرفین آن است؛ ۲. طرفین ملزم به رعایت مفاد قرارداد هستند (Ray, 1960: 60).

در زمینه اثر تملیکی قراردادهای امتیازی، اعم از قدیم و جدید، باید گفت که این قراردادها در ذات و جوهره خود دارای این اثر هستند که صاحب امتیاز، مالک منبع نفتی کشف شده شناخته می شود به سخن دیگر، یک امتیاز معدنی یا نفتی متضمن ویژگی دووجهی است؛ از یک سو، بیانگر فعل (تعهد) دولت میزبان و از سوی دیگر، بیانگر تعلق حق مالکیت مطلق و کامل به صاحب امتیاز علیه دولت میزبان^۱ و نسبت به مخزن نفتی است^۲ (Siksek, 1960: 8).

با توجه به مطالب پیش گفته، باید اذعان کرد که اثر تملیکی برآمده از قراردادهای امتیازی، ماهیتاً در تعارض با مفهوم مالکیت عمومی بر منابع نفتی است. به سخن دیگر، دو مفهوم امتیاز و مالکیت عمومی در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارند؛ یعنی پذیرش یکی منطقاً و عقلاً طرد دیگری را به همراه خواهد داشت. بنابراین پذیرش مالکیت عمومی، نتیجه ای جز طرد قراردادهای امتیازی به همراه نخواهد داشت. در پایان، بیان این نکته لازم است که گرچه شرایط قراردادهای امتیازی جدید در مقایسه با نسل قدیم این قراردادها برای دولت میزبان مطلوب تر است، اثر تملیکی حاصل از نسل قدیم و جدید قراردادهای امتیازی، تفاوتی با یکدیگر ندارد.

۲.۲. مالکیت عمومی بر منابع نفتی و الگوی مشارکتی

تضاد آشکار قراردادهای امتیازی با تفکر مالکیت عمومی بر منابع نفتی، رفته رفته سبب تغییر نگرش قراردادی کشورهای نفت خیز برای اکتشاف و بهره برداری از منابع هیدروکربوری شد؛ نگرشی که در آن ایده مشارکت با شرکت های نفتی بین المللی، مبنای تغییرات قرار گرفت اما از درون این ایده، سه تفکر قراردادی متفاوت، یعنی «مشارکت در سرمایه گذاری»، «مشارکت در تولید» و «مشارکت در منافع» به دست آمد که پیشینه کاربرد هر کدام از این الگوهای قراردادی در کشورهای مورد نظر، به شرح زیر تبیین می شود.

-
1. Ownership Rights *in personam* against State
 2. Ownership Rights *in rem* on Oil in Place

۲.۱. پیشینه کاربرد الگوی مشارکتی در صنعت نفت کشورها

نظام قراردادی مشارکتی از نظر زمانی، نخستین بار در صنعت نفت مصر و ایران شکل گرفت (Mughraby, 1966: 62). قانون نفت سال ۱۳۳۶، نخستین قانون نفتی ایران است که تحولات زیادی را با خود به همراه آورد که مهم‌ترین آن درهم شکستن سلطه قراردادهای امتیازی و معرفی الگوی قراردادی جدید مبتنی بر مشارکت بود. اولین قراردادی که بر اساس این مدل جدید منعقد شد، قرارداد سال ۱۹۵۷ میان شرکت ملی نفت ایران و شرکت ایتالیایی، آجیپ مینراریا بود (مجموعه قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی، ۱۳۸۱: ۲۹۹-۳۲۷). نکته مهم در خصوص قراردادهای مشارکتی موضوع قانون نفت ۱۳۳۶، این است برخی از نویسندگان و مدیران نفتی در ایران، ماهیت حقوقی این دسته از قراردادهای مشارکت در تولید (محبی، ۱۳۸۶: ۱۶۱-۱۶۲؛ منتظر و ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۲۲۶؛ کاظمی نجف‌آبادی، ۱۳۹۵: ۱۸۰-۱۸۹) یا حتی تقسیم منافع (موحد، ۱۳۷۶: ۸۴) توصیف کرده‌اند؛ در حالی که دقت در مفاد قانون نفت ۱۳۳۶ و محتوای قراردادهایی که به موجب آن منعقد شدند، گویای این است که قراردادهای مذکور ماهیتاً مشارکت در سرمایه‌گذاری هستند. افزون بر اینکه، تقریباً تمامی نویسندگان غربی در متون تألیفی، از عبارت مشارکت در سرمایه‌گذاری برای توصیف این دسته از قراردادهای استفاده کرده‌اند (Hossain, 1979: 120; Mughraby, 1966: 67; Stevens, 1976: 28; Al-Emadi, 2010: 648).

نام کشور اندونزی با قراردادهای مشارکت در تولید گره خورده است. مبنای اولیه تجویز استفاده از این مدل قراردادی، بند ۱ و ۲ ماده ۶ قانون شماره ۴۴ مصوب ۱۹۶۰ است. البته در این ماده، از عبارت «مشارکت در تولید»، سخنی نرفته است، بلکه قانون‌گذار اندونزیایی از اصطلاح دیگری موسوم به «قرارداد کار»^۱ بهره برده است؛ بدین گونه که شرکت نفت خارجی به عنوان پیمانکار در قالب قرارداد کار، به همکاری با شرکت نفت اندونزی اقدام می‌کرد. از آنجا که در قراردادهای کار، در عمل کنترل واقعی عملیات نفتی و مالکیت تجهیزات در دست شرکت‌های بین‌المللی باقی می‌ماند، مدل قراردادی موصوف با این انتقاد روبه‌رو شد که این روش، امتیازی است در لباس

1. Contract of Work (in Indonesian: Perjanjian Karya)

جدید (Kusumaatmadja, 1974: 57). از این رو، این سوئو (اولین مدیر عامل پرتامینا) برای رفع ایرادهای مطروحه، در سال ۱۹۶۶ با طرح ایده مشارکت در تولید، پنج اصل مبنایی را مطرح کرد که قراردادهای آتی صنعت نفت اندونزی می‌بایست بر اساس آنها منعقد می‌شدند (جائو، ۱۳۹۶: ۱۳۰-۱۳۱). با در نظر گرفتن این تحول، اولین قرارداد مشارکت در تولید در سال ۱۹۶۶ بین شرکت مستقل نفت اندونزیایی - آمریکایی و پرتامینا منعقد شد.

از لحاظ قانونی، تجویز استفاده از الگوی مشارکتی در صنعت نفت عراق، به قانون شماره ۹۷ مصوب ۱۹۶۷^۱ بازمی‌گردد. در واقع، به موجب بند ۲ ماده ۳ این قانون، شرکت ملی نفت عراق برای اکتشاف و بهره‌برداری از میدین نفتی که خارج از قلمرو قراردادهای امتیازی بود، مجاز به مشارکت با دیگران شد. پس از سقوط صدام، پیش‌نویس قانون نفت و گاز جدیدی در سال ۲۰۰۷ در این کشور تهیه شد که در متن اولیه آن (پاراگراف ۵ بند «ب» ماده ۹) استفاده از مدل مشارکت در تولید در کنار الگوی خدماتی تجویز شده بود ولی به دلیل اعتراض شدید اتحادیه عمومی کارگران نفتی و گروه‌های مدنی در بازنگری بعدی متن پیش‌نویس، مدل مشارکت در تولید از متن اولیه حذف شد (Mahdi, 2007: 19). با وجود چالش جدی دولت فدرال در زمینه تصویب قانون جدید نفت و گاز، دولت اقلیم کردستان در سال ۲۰۰۷ قانونی را با عنوان «قانون شماره ۲۸» تصویب کرد که پاراگراف دوم ماده ۲۴ و ماده ۳۷ این قانون به روشنی، استفاده از الگوی مشارکت در تولید را تجویز کرده است و دولت ایالتی کردستان به استناد این قانون، چندین قرارداد مشارکت در تولید با شرکت‌های نفتی خارجی منعقد کرده است.

در کشور ونزوئلا بستر قانونی اولیه برای استفاده از الگوی مشارکتی (مشارکت در سرمایه‌گذاری) و خدماتی، به موجب ماده ۳ قانون نفت ۱۹۶۷^۲ فراهم گشت (Mikesell, 1971: 125; Mommer, 1998: 7-8). این روند با تصویب قانون ملی کردن صنعت نفت در سال ۱۹۷۵، به موجب ماده ۵ قانون مذکور تداوم یافت. دولت ونزوئلا از سال ۱۹۹۲، «سیاست نفتی باز»^۳ را برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی در این حوزه در پیش گرفت که

1. Law No. 67 of 1967 for the Allocation of Oil Exploitation Areas to the Iraqi National Oil Company.

2. Law Partially Reforming the Hydrocarbon Law of 1943 Published on Sep. 15, 1967.

3. Oil Opening (*Apertura Petrolera*).

ثمره آن انعقاد قراردادهای مختلف، از جمله چهار فقره قرارداد مشارکت در سرمایه‌گذاری^۱ و هشت فقره قرارداد مشارکت در منافع توأم با ریسک^۲ با استفاده از ظرفیت ماده ۵ قانون مورد اشاره بود (Manzano and Monaldi, 2010: 439; Pascal, 2009: 533). امروزه بر اساس ماده ۲۲ قانون نفت جدید مصوب سال ۲۰۰۱، فعالیت‌های نفتی توسط دولت مستقیماً از طریق شرکت‌های دولتی انجام می‌شود. همچنین این فعالیت‌ها از طریق شرکت‌هایی (شرکت‌های مختلط^۳) که در آنها دولت مالکیت حداقل پنجاه درصد سهام را دارا باشد، قابل انجام است. از نظر قانون جدید، این شرکت‌ها، مشارکت در سرمایه‌گذاری شمرده می‌شوند.

۲.۲.۲. تحلیل سازگاری قراردادهای مشارکتی با مالکیت عمومی بر منابع نفتی

نظام قراردادی مشارکتی بر سه محور مشارکت در سرمایه‌گذاری، مشارکت در تولید و مشارکت در منافع در صنعت نفت کشورها نمود و توسعه یافت. استفاده از سه تفکر متفاوت که همه در زیر چتر مشارکت جای گرفته‌اند، در وهله اول، ثمره طرد نظام امتیازی از سوی کشورهای نفت‌خیز و در وهله بعد، محصول تلاش کشورهای پیش‌گفته برای برقراری توازن بین نیازها و منافع خود از یک‌سو، و خواسته‌ها و منافع شرکت‌های نفتی، از سوی دیگر بوده است. با وجود این، پرسشی که ذهن را به تکاپو وامی‌دارد، این است که ذات الگوهای مشارکتی تا چه میزان با مقوله مالکیت عمومی بر منابع نفتی سازگار است؟ در پاسخ به این پرسش، نخست ماهیت مدل مشارکت در سرمایه‌گذاری که از لحاظ زمانی پیدایش آن در صنعت نفت مقدم بر سایر مدل‌های مشارکتی است، مورد کنکاش و تحلیل قرار می‌گیرد. از نظر برخی نویسندگان، آنچه در بطن قراردادهای مشارکت در سرمایه‌گذاری نهفته، این است که شرکت نفت خارجی در نقش شریک (نه پیمانکار) ظاهر می‌شود و به تناسب سهمی که در قرارداد تعیین شده، دارای حق مالکیت نسبت به نفت یا گاز داخل مخزن است (شیروی، ۱۳۹۳: ۳۶۳-۳۶۴). این تفکر که الگوی مشارکت در سرمایه‌گذاری متضمن حق مالکیت عینی برای شرکت نفتی خارجی نسبت به نفت درون مخزن است، در همان دوره رواج این قراردادها (۱۹۵۰-۱۹۷۰) با این چالش روبه‌رو شد

1. Association Agreement (*Convenios de Asociacion*).

2. Risk Profit (or Revenue) sharing Agreement.

3. Mixed Enterprises (*Empresas Mixtas*).

که قراردادهای مشارکت در سرمایه‌گذاری و مشارکت در تولید با هدف تأمین خواسته کشورهای نفت‌خیز برای اعمال حاکمیت بر منابع طبیعی طراحی و خلق شده‌اند و در هر یک از آنها مالکیت منابع نفتی در درون زمین، از آن دولت میزبان است. در نهایت، آنچه به شرکت سرمایه‌گذار خارجی تعلق می‌گیرد، بخشی از نفت تولیدی در سرچاه خواهد بود (Hossain, 1979: 120). همچنین در قراردادهای جدید که دولت در قامت شریک ظاهر می‌شود، حق مالکیت عینی نسبت به نفت موجود در مخزن، از آن شخصی است که دارنده حق اکتشاف و بهره‌برداری از منبع نفتی است که در بیشتر موارد، شرکت ملی نفت کشور میزبان است (Maniruzzaman, 1993: 225-226).

کوتاه سخن اینکه، در قراردادهای مشارکت در سرمایه‌گذاری و تولید، رابطه قانونی دولت میزبان و شرکت نفتی سرمایه‌گذار مبتنی بر حقی دینی (نه عینی) است (William & Fitzgerald, 1966, 235-241).

همچنان که پیداست، در خصوص ذات و ماهیت قراردادهای مشارکت در سرمایه‌گذاری، دو دیدگاه متفاوت به شرح بالا ارائه شده است. این الگوی قراردادی در صنعت نفت ایران، همان گونه که پیش‌تر اشاره شد، بر اساس قانون نفت ۱۳۳۶ تجویز شد. طبق بند «ط» ماده ۱۱ قانون مزبور، نفتی که هر عامل از چاه‌های موضوع عملیات خود تولید می‌کرد، در سرچاه به ملکیت وی در می‌آمد. آنچه از حکم این بند برمی‌آید، این است که شرکت نفت خارجی نسبت به نفت تولیدشده مالکیت داشته، نه نفت درون مخزن. بنابراین، انتقال مالکیت نفت تولیدی در سرچاه یا نقطه دیگری، مانند نقطه تحویل یا پایانه صادراتی، منافاتی با مفهوم مالکیت عمومی بر منابع نفتی ندارد. مبنای نظری این تفکر، حتی در قانون نفت ۱۳۵۳ که مبتکر الگوی خدماتی بود، با ظرافت خاصی گنجانده شده است. ماده ۱۹ این قانون مقرر می‌کند: «نفت تولیدشده از منابع نفتی ایران در مالکیت شرکت ملی نفت ایران خواهد بود. شرکت مزبور نمی‌تواند هیچ قسمت از نفت را مادام که استخراج نشده است به غیر انتقال دهد». مفهوم مخالف این ماده، بر این نظر دلالت دارد که انتقال مالکیت نفت پس از استخراج با هیچ منعی روبه‌رو نیست.

دربارۀ اثر تملیکی قراردادهای مشارکت در تولید، بیشتر نویسندگان و صاحب‌نظران حوزه نفت و گاز برآنند که این قالب قراردادی متضمن انتقال مالکیت نفت درون مخزن نیست، بلکه مالکیت نفت حتی پس از تولید نیز از آن کشور میزبان است و تنها در نقطه

تحويل یا پایانه صادراتی است که بخشی از نفت تولیدی در مالکیت شرکت نفت خارجی در می‌آید (شیروی، ۱۳۹۳: ۳۶۶؛ ایران‌پور، ۱۳۸۷: ۳۳؛ امین‌زاده و آقابابایی، ۱۳۹۳: ۱۱). در مقابل، دیدگاه گروه اقلیت بر این مبنا استوار است که قراردادهای مشارکت در تولید، در عمل متضمن شناسایی مالکیت نسبت به بخشی از نفت درون مخزن است (ابراهیمی و کهن هوش‌نژاد، ۱۳۹۵: ۱۵۰-۱۵۲). به هر حال، در خصوص ماهیت قراردادهای مشارکت در تولید، توجه به این نکته لازم است که حقوق برآمده از قراردادهای نفتی قابل تفکیک به سه گروه «حقوق معدنی»، «حقوق استخراج از معدن» و «حقوق اقتصادی» است. حقوق معدنی دلالت بر مالکیت مواد معدنی در درون زمین قبل از استخراج دارند؛ در حالی که حقوق استخراج از معدن، ناظر بر اختیار (حق) استخراج مواد معدنی از درون ذخیره معدنی است و سرانجام، حقوق اقتصادی متضمن مالکیت مواد معدنی پس از استخراج است. در الگوی امتیازی، هر سه گروه حقوق پیش‌گفته، به دارنده امتیاز تعلق دارد؛ در حالی که در الگوی مشارکت در تولید و الگوی خدماتی، حقوق سه‌گانه از آن دولت میزبان است و شرکت نفتی خارجی، تنها مستحق دریافت بخشی از حقوق اقتصادی در نقطه صدور به شرط تولید تجاری از میدان است (Machmud, 2000: 37-38). با توجه به این موضوع می‌توان گفت که ماهیت این دسته از قراردادها نیز منافاتی با مفهوم مالکیت عمومی بر منابع نفتی ندارد.

در قراردادهای مشارکت در منافع، همانند قراردادهای مشارکت در تولید، شرکت نفتی بین‌المللی در نقش پیمانکار با تعهد به تأمین منابع مالی مورد نیاز، ریسک ناشی از عملیات را می‌پذیرد اما در صورت موفقیت‌آمیز بودن عملیات، برخلاف قراردادهای مشارکت در تولید، پیمانکار استحقاق دریافت بخش معینی از سود حاصل از فروش محصول تولیدی را خواهد داشت (نیکبخت و آرین، ۱۳۹۴: ۱۰۸-۱۱۰). اشتراک وجوه این روش قراردادی با روش مشارکت در تولید، به قدری است که برخی از نویسندگان این روش را «خواهرخوانده» روش مشارکت در تولید قلمداد کرده‌اند (موحد، ۱۳۷۶: ۸۳). همچنان که قابل فهم است، آنچه در قراردادهای مشارکت در منافع نصیب پیمانکار می‌گردد، بخشی از سود حاصله (نه محصول) از محل فروش نفت یا گاز تولیدی است. بنابراین، این الگوی قراردادی از نظر ماهیتی در مقایسه با الگوی مشارکت در

سرمایه‌گذاری و مشارکت در تولید، به مراتب با تفکر مالکیت عمومی منابع نفتی سازگارتر است. نکته پایانی و مهم در خصوص سازگاری ماهیت قراردادهای مشارکتی با تفکر مالکیت عمومی بر منابع نفتی، توجه دقیق به نتیجه تطبیقی این نوشتار است. همان طور که در قسمت اول این نوشتار به تفصیل بررسی شد، در کشورهای ونزوئلا، اندونزی و عراق همانند ایران، نظام مالکیت عمومی بر منابع نفتی در قوانین آنها به رسمیت شناخته شده است اما بر خلاف آنچه در صنعت نفت ایران تصور می‌شود، در کشورهای مورد اشاره، پذیرش مالکیت عمومی مانعی در برابر استفاده از الگوهای مشارکتی که در بالا بررسی شد، ایجاد نکرده است. به سخن دیگر، نظام قراردادی که در حال حاضر در بخش بالادستی صنعت نفت سه کشور مزبور استفاده می‌شود، بیانگر این واقعیت عملی است که از یک سو، در این کشورها هم از نظر قانون‌گذار و هم از نظر مدیران تصمیم‌گیرنده، استفاده از الگوی مشارکتی تعارضی با مالکیت عمومی مردم بر منابع نفتی ندارد و از سوی دیگر، مدیران نفتی در ایران در تفسیر درست مفهوم آنفال یا مالکیت عمومی بر منابع نفتی، به خطا رفته‌اند.

۲.۳. مالکیت عمومی بر منابع نفتی و الگوی خدماتی

الگوی مشارکتی ماهیتاً در تعارض با مفهوم مالکیت عمومی بر منابع نیست اما این تفکر از لحاظ مالی متضمن منافع حداکثری برای کشور میزبان نیست. کشورهای نفت‌خیز در حال توسعه، پس از طرد الگوی امتیازی و تثبیت حاکمیت ملی خود بر منابع نفتی از طریق الگوی مشارکتی، گامی فراتر رفته و خواهان کاربرد الگوی دیگری، به نام الگوی خدماتی شدند که در آن، نه تنها مالکیت کل مخزن، بلکه مالکیت تمام نفت و گاز تولیدی متعلق به کشور میزبان بوده و سرمایه‌گذار (شرکت خارجی) صرفاً مستحق دریافت دستمزد نقدی تعیین شده در قرارداد است (Zakariya, 1976: 564). پیشینه استفاده از این مدل قراردادی و سازگاری ماهیت آن با مفهوم مالکیت عمومی منابع نفتی، موضوعی است که در ادامه به شرح آن می‌پردازیم.

۱.۳.۲. پیشینه کاربرد الگوی خدماتی در صنعت نفت کشورها

در کشور ونزوئلا از سال ۱۹۵۸ این باور رواج یافت که به جای قراردادهای امتیازی باید از

قراردادهای خدماتی استفاده شود. بر اساس این رویکرد، نخستین قرارداد خدماتی در سپتامبر ۱۹۶۲ بین شرکت نفت ونزوئلا و شرکت موبیل منعقد شد ولی این قرارداد از نوع قرارداد خدماتی بدون ریسک بود (Hossain, 1979: 161; Mikesell, 1971: 119). در سال ۱۹۶۷ بر اساس ماده ۳ قانون اصلاح قانون نفت، مجوز استفاده از قراردادهای خدماتی به طور قانونی به دولت ونزوئلا اعطا شد و سرانجام در سال ۱۹۷۱، پنج فقره قرارداد خدماتی (توأم با ریسک) با شرکت‌های نفتی اوکسیدنتال، شل و موبیل منعقد شد (Hossain, 1979: 164). همان گونه که پیش‌تر بیان شد، صنعت نفت ونزوئلا در سال ۱۹۷۵ ملی شد. بر اساس پاراگراف اول ماده ۵ قانون ملی کردن صنعت نفت، دولت ونزوئلا اجازه یافت که برای اجرای درست وظایف خود، به انعقاد «قراردادهای عملیاتی»^۱ اقدام کند. قراردادهای عملیاتی ماهیتاً قراردادهای خدماتی بودند که دولت ونزوئلا در دهه ۱۹۹۰ میلادی با استفاده از این ظرفیت قانونی در راستای اتخاذ سیاست نفتی باز، ۳۲ بار از این مدل قراردادی برای بازیابی سطح تولید میدان‌های نفتی بهره جست (Eljuri and Perez, 2008: 477).

در صنعت نفت اندونزی استفاده از الگوی خدماتی، به ویژه نوع توأم با ریسک آن پیشینه‌ای ندارد. همان طور که در قسمت‌های قبلی تصریح شد، توسعه صنعت نفت این کشور، تا زمان تصویب قانون نفت شماره ۴۴ در سال ۱۹۶۰ تحت تأثیر استفاده از مدل امتیازی قرار داشت. با تصویب قانون مذکور، نظام قراردادی در حوزه بالادستی به سمت استفاده انحصاری از روش مشارکت در تولید رانده شد و طی چندین دهه گذشته، نسل‌های مختلفی از روش مشارکت در تولید برای بهره‌برداری از منابع هیدروکربوری این کشور ارائه شد. در سال ۲۰۰۱ قانون نفت جدیدی در این کشور با نام «قانون شماره ۲۲»^۲ تصویب شد که طبق بند ۱۹ ماده ۱ و بند ۱ ماده ۶، نظام قراردادی چند الگویی در صنعت نفت این کشور به رسمیت شناخته شد. توضیح اینکه، دولت اندونزی بر اساس مواد مذکور تحت عنوان «قرارداد همکاری»، مجاز به استفاده از الگوی مشارکت در تولید و سایر اشکال قراردادهای همکاری شده است. سایر اشکال قرارداد همکاری،

1. Operating Agreements (Convenios Operativos)
2. Law No. 22 of 2001 Concerning Oil and Gas.

موضوعی است که جزئیات بیشتر آن در چارچوب آیین‌نامه اجرایی قانون مزبور، یعنی آیین‌نامه شماره ۳۵ مصوب سال ۱۳۸۴ تعیین شده است. مواد مختلفی از این آیین‌نامه (از جمله بند ۵ ماده یک، ماده ۵۷، ۵۸ و ۵۹) به نحوه استفاده از قراردادهای خدماتی اختصاص یافته است.

در کشور عراق، نخستین قرارداد خدماتی در ۳ فوریه ۱۹۶۸ بین شرکت ملی نفت عراق و شرکت فرانسوی اِراپ برای اکتشاف و تولید نفت در بخشی از جنوب عراق منعقد شد که نتیجه آن، تولید نفت در سال ۱۹۷۶ در منطقه عملیاتی قرارداد بود اما شرکت اِراپ در برابر دریافت گرامت در سال ۱۹۷۹ از قرارداد مذکور خارج شد (Saul, 2010: 121). همچنین شرکت ملی نفت عراق بر اساس مدل قرارداد اِراپ، قراردادهای دیگری با شرکت‌های نفتی ایتالیایی، ژاپنی، هندی و برزیلی منعقد کرد (Metz, 1990: 141). در دوران حکومت صدام، این کشور برای توسعه منابع هیدروکربوری خود همکاری نزدیکی با اتحاد جماهیر شوروی داشت؛ از جمله در ۹ آوریل ۱۹۸۴ برای بهره‌برداری از میدان قرنه غربی، قراردادی نفتی در قالب خدماتی میان دو کشور امضا شد. پس از سقوط حزب بعث در سال ۲۰۰۳، دولت فدرال عراق بر خلاف دولت اقلیم کردستان، سیاست نفتی خود را بر محور استفاده از قراردادهای خدماتی (قرارداد خدمات فنی^۲) استوار کرد. همچنان که پیش‌تر بیان شد، با وجود عدم تصویب لایحه جدید قانون نفت و گاز (۲۰۰۷)، سیاست‌گذاران نفتی در این کشور جنگ‌زده، با استناد به اصل ۱۳۰ قانون اساسی فدرال مصوب ۲۰۰۵، استفاده از الگوی خدماتی در مناقصات نفتی سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ را بر مبنای معتبر بودن قانون نفت شماره ۹۷ مصوب ۱۹۶۷ در دستور کار خود قرار دادند (O'Sullivan, 2011: 8).

کشور ایران یکی از پیشگامان استفاده از روش خدماتی در حوزه بالادستی صنعت نفت است. این مدل قراردادی، حتی پیش از تجویز قانون‌گذار در ایران کاربرد داشته است؛ با این توضیح که نخستین قرارداد خدماتی در سال ۱۳۴۵ (۱۹۶۶ م) بین شرکت ملی نفت ایران و گروه فرانسوی اِراپ منعقد شد (مجموعه قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی،

-
1. Government Regulation No 35 of 2004 concerning Oil and Gas Upstream Business Activities.
 2. Technical Service Agreement

۱۳۸۱: ۹۴۳-۱۰۰۰)؛ در حالی که قانون نفت ۱۳۵۳ که متضمن تجویز کاربرد این الگوی قراردادی است، هشت سال بعد موجودیت یافت. پس از انقلاب اسلامی در ایران، استفاده از الگوی خدماتی به عنوان یگانه روش مطلوب در دستور کار مدیران نفتی ایران قرار گرفت. البته این بار در لباس جدیدی به نام «بیع متقابل». بیع متقابل که ماهیتاً قرارداد خدماتی توأم با ریسک به شمار می‌رود، از سال ۱۳۷۲ با توجه به بستر ایجادشده در قوانین بودجه و قوانین پنج‌ساله توسعه اقتصادی، تاکنون در صنعت نفت ایران طی نسل‌های مختلف مورد بهره‌برداری قرار گرفته است (Shiravi & Ebrahimi, 2006: 199-206). به دلیل انتقادهای وارده به قراردادهای بیع متقابل و به منظور ایجاد مشوق‌های بیشتر برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی، هیئت وزیران در سال ۱۳۹۴ به استناد جزء ۳ بند «ت» ماده ۳ و ماده ۷ قانون وظایف و اختیارات وزارت نفت مصوب ۱۳۹۱، تصویب‌نامه‌ای^۱ را تأیید کرد که بر اساس آن، صنعت نفت ایران شاهد معرفی الگوی قراردادی خدماتی در لباس دیگری موسوم به «آی. پی. سی»^۲ است.

۲.۳.۲. تحلیل سازگاری قراردادهای خدماتی با مالکیت عمومی بر منابع نفتی

حرکت کشورها برای اعمال حاکمیت ملی بر منابع نفتی در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، نظام قراردادی حاکم در بخش بالادستی صنعت نفت را کاملاً دگرگون ساخت و با فاصله اندکی الگوهای جدید مشارکتی و خدماتی در قوانین کشورهای نفت‌خیز، جایگزین الگوی امتیازی شد. قانون نفت ۱۳۵۳ ایران با به رسمیت شناختن الگوی قراردادی خدماتی ذیل نام «قرارداد پیمانکاری»، گام مهمی در تثبیت جایگاه این روش قراردادی در خاورمیانه برداشت. در قراردادهای خدماتی، با وجود پذیرش ریسک عملیات و تعهد تأمین منابع مالی مورد نیاز، شرکت نفتی خارجی هیچ مالکیتی نسبت به نفت یا گاز تولیدی ندارد. به سخن دیگر، قراردادهای خدماتی بیانگر حدّ اعلاّی اعمال حاکمیت ملی بر منابع نفتی است (Abd Ghadas, 2014: 38). در مقام مقایسه،

۱. تصویب‌نامه در خصوص شرایط عمومی، ساختار و الگوی قراردادهای بالادستی نفت و گاز، به شماره ۱۰۴۰۸۹/ت/۵۲۴۴۵ ه مورخ ۱۳۹۴/۸/۱۱. این تصویب‌نامه به دلیل اعتراض پاره‌ای از گروه‌ها در سال بعد توسط تصویب‌نامه دیگری، به شماره ۵۷۲۲۵/ت/۵۳۳۶۷ ه مورخ ۱۳۹۵/۵/۱۶ جایگزین شد.

2. Iranian Petroleum Contract (IPC)

در قراردادهای امتیازی حدّ اعلاّی اختیار، کنترل و منافع مالی پروژه از آن صاحب امتیاز بود. این وضعیت در قراردادهای مشارکتی به سمت ایجاد توازن نسبی بین اختیار و منافع طرفین قرارداد تغییر یافت. سرانجام، آنچه در قراردادهای خدماتی مبنای عمل قرار گرفت، تعلق حدّ اعلاّی اختیار، کنترل و منافع مالی پروژه به کشور میزبان بود. با در نظر گرفتن این وضعیت باید گفت که ماهیت قراردادهای خدماتی با تفکر مالکیت عمومی بر منابع نفتی کاملاً سازگار است اما پرسش مهم این است که آیا تکیه صرف بر مدل قراردادی خدماتی می‌تواند در بلندمدت منافع ملی حداکثری را نیز به همراه داشته باشد؟ آیا نبود توازن در این دسته از قراردادها با توجه به فضای رقابتی حاکم بر روابط کشورهای نفت‌خیز، می‌تواند به جذب حداکثری سرمایه، فناوری و حفظ محیط زیست بینجامد؟ پاسخ به این پرسش‌ها نیازمند آسیب‌شناسی دقیق قراردادهای خدماتی، از بُعد مالی، فنی و دیگر ابعاد است که پرداختن بدان از موضوع این نوشتار خارج است.

نتیجه

بررسی نظریه‌های موجود در زمینه مالکیت منابع معدنی در نظام‌های حقوقی مختلف و کنکاش مقررات ملی کشورها در این حوزه، نشان می‌دهد که امروزه نظریه مالکیت عمومی بر منابع نفتی به عنوان الگویی برای بهره‌وری بیشتر از منابع نفتی در بیشتر کشورهای دنیا مورد توجه سیاست‌گذاران حوزه انرژی است. تثبیت تدریجی جایگاه این نظریه در قطع‌نامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد و قوانین اساسی کشورهای نفت‌خیز بعد از جنگ جهانی دوم، نتیجه خواست عمومی مردم کشورهای ذی‌نفع برای اعمال حاکمیت (مالکیت) دایمی بر منابع طبیعی و طرد نظام امتیازی بود. پیدایش الگوی مشارکتی در دهه ۱۹۵۰ میلادی با هدف برقراری توازن بین نیازها و منافع کشورهای میزبان از یک‌سو، و خواسته‌ها و منافع شرکت‌های نفتی از سوی دیگر، تحولی مثبت در راستای تحقق مالکیت عمومی بر منابع نفتی بود. این جهش در نظام قراردادی حاکم بر توسعه میادین نفتی در فاصله اندکی با معرفی الگوی دیگری موسوم به «قرارداد خدماتی» همراه شد که در آن هدف کسب منافع حداکثری برای دولت میزبان بود.

تحلیل و ارزیابی ماهیت و ذات هر یک از الگوهای پیش‌گفته و بررسی پیشینه کاربرد آنها در کشورهای ونزوئلا، اندونزی، عراق و ایران نشان داد که برخلاف آنچه برخی از مدیران و صاحب‌نظران صنعت نفت تصور می‌کنند، عمومی (یا آنفال) بودن مالکیت منابع نفتی محدودیتی در کاربرد الگوی مشارکتی در حوزه بالادستی صنعت نفت ایجاد نمی‌کند، بلکه تنها الگوی امتیازی است که ذاتاً در تعارض با مفهوم مالکیت عمومی است. اگر مفهوم مالکیت عمومی (آنفال)، به گونه‌ای تفسیر شود که نتیجه آن «بازی با حاصل جمع صفر»^۱ یا تعلق منافع حداکثری (مالکیت ۱۰۰ درصد نفت تولیدی) برای کشور میزبان باشد، در این صورت آنچه قربانی این تفسیر می‌شود، توازن در منافع اقتصادی معامله است که مهم‌ترین محرک طرفین قرارداد برای امضای آن است. تلاش برای ایجاد منافع حداکثری و مطلق برای کشور میزبان از طریق استفاده انحصاری از قراردادهای خدماتی، همان وضعیتی را به دنبال خواهد داشت که در گذشته قراردادهای امتیازی ایجاد کرده بودند. در واقع، قراردادهای مذکور از این حیث که دربردارنده منافع حداکثری برای شرکت‌های نفتی بین‌المللی بودند، با انتقاد شدید کشورهای میزبان روبه‌رو شدند. در کشوری مانند ایران که برخلاف ادعای برخی از مدیران نفتی، هنوز برای اکتشاف و توسعه میادین نفتی خود به طور چشمگیری به سرمایه، فناوری و نیروی انسانی متخصص شرکت‌های نفتی بین‌المللی وابسته است، طرد روش قراردادی مشارکتی به طور مطلق با توسل به ادعای مغایرت آن با قانون اساسی از حیث منافع ملی محل سؤال و تردید جدی است؛ به ویژه اینکه استفاده از این روش قراردادی در جزء ۳ از بند «ت» ماده ۳ قانون وظایف و اختیارات وزارت نفت صریحاً تجویز شده است. البته گفتنی است که هدف این نوشتار تضعیف یا طرد استفاده از قراردادهای خدماتی در صنعت نفت ایران نیست، بلکه هدف تأکید بر تنوع‌بخشی نظام قراردادی در حوزه بالادستی صنعت نفت ایران است تا وزارت نفت بتواند با انعطاف‌پذیری بیشتری از دو الگوی مشارکتی و خدماتی متناسب با نیازهای کشور در مسیر تحقق منافع ملی کشور حرکت کند.

1. Zero-Sum Game

منابع

(۱) فارسی

الف) کتابها

۱. امانی، مسعود (۱۳۸۹). حقوق قراردادهای بین‌المللی نفت، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۲. جاثو، زیگو (۱۳۹۶). قراردادهای نفتی بین‌المللی. ترجمه عباس کاظمی نجف‌آبادی و ساعد شیرانی، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
۳. جاوید، امیر؛ هاشمی، حسین؛ حاجی‌پور، وحید (۱۳۹۲). شطرنج اندیشه‌ها در قراردادهای نفتی: جستاری درباره قراردادهای مشارکت در تولید و بیع متقابل. چاپ اول، تهران، بی‌نا.
۴. شهید اول (۱۴۱۴ ق). الدروس الشرعیه فی فقه الإمامیه. جلد ۳، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۵. شهید ثانی (۱۴۱۳ ق). مسالک الافهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. جلد ۱، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۶. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ ق). المقنعه. قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۷. شیروی، عبدالحسین (۱۳۹۳). حقوق نفت و گاز. چاپ اول، تهران، نشر میزان.
۸. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۲۰ ق). العروه الوثقی مع تعلیقات عدّه من الفقهاء العظام. جلد ۴، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۹. کاظمی نجف‌آبادی، عباس (۱۳۹۵). آشنایی با قراردادهای نفتی. چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
۱۰. فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف مطهر الحلی (۱۳۸۷ ق). ایضاح الفوائد فی شرح مشککات القواعد. جلد ۲، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۱۱. محبی، محسن (۱۳۸۶). مباحثی از حقوق نفت و گاز در پرتو رویه داورى بین‌المللی: سلب مالکیت و غرامت در قراردادهای نفتی. چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.

۱۲. منتظری، حسینعلی (۱۴۱۵ ق). *دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه*. الجزء الرابع، قم، دار الفکر.
۱۳. ----- (۱۳۶۳). *کتاب الخمس و الأنفال*. قم، انتشارات الاسلامی.
۱۴. میرترابی، سعید (۱۳۸۵). *مسائل نفت ایران*. چاپ دوم، تهران، نشر قومس.
۱۵. *مجموعه قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی (۱۳۸۱)*، جلد اول، چاپ اول، تهران، اداره کل روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران.

ب) مقاله‌ها

۱۶. ابراهیمی، سید نصرالله؛ کهن هوش نژاد، روح الله (۱۳۹۵). «چالش‌های قانونی استفاده از قراردادهای مشارکت در تولید در صنعت نفت و گاز ایران». *فصلنامه راهبرد، سال بیست و پنجم، شماره ۷۹*، ص ۱۳۷-۱۵۶.
۱۷. امین‌زاده، الهام؛ آقابابایی دهکردی، پیمان (۱۳۹۳). «بررسی قرارداد مشارکت در تولید و مقایسه کارایی آن با بیع متقابل». *مجله حقوقی د/دگستری*، شماره ۸۷، ص ۷-۳۰.
۱۸. ایران‌پور، فرهاد (۱۳۸۷). «انواع قراردادهای نفتی؛ تحول قراردادهای نفتی از قراردادهای معاوضی به سوی قراردادهای مشارکتی». *فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۲*، ص ۲۵-۳۸.
۱۹. ططری، علی (۱۳۸۷). «لغو امتیاز بانک شاهنشاهی». *فصلنامه پیام بهارستان، دوره جدید، سال اول، شماره ۱-۲*، ص ۳۲۹-۳۵۰.
۲۰. کنعانی، محمد طاهر (۱۳۸۹). «حق بهره‌برداری از معادن»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۰، شماره ۳*، ص ۲۷۷-۲۹۶.
۲۱. منتظر، مهدی؛ ابراهیمی، سید نصرالله (۱۳۹۲). «جایگاه قراردادهای بیع متقابل در پروژه‌های بالادستی نفت و گاز ایران و مقایسه آن با قراردادهای مشارکت در تولید». *مجله حقوقی بین‌المللی*، شماره ۴۹، ص ۲۱۵-۲۳۲.
۲۲. موحد، محمدعلی (۱۳۷۶). «قراردادهای نفتی پس از درنگی ۲۰ ساله». *مجله اقتصاد انرژی*، شماره ۲ و ۳، ص ۷۹-۸۷.

۲۳. نیکبخت، حمیدرضا؛ آرین، محمد (۱۳۹۴). «طراحی الگوهای قراردادی جدید برای توسعه میادین هیدروکربوری ایران: بررسی و نقد قانون جدید وزارت نفت». فصلنامه تحقیقات حقوقی، دوره ۱۸، شماره ۳، ص ۷۵-۱۲۰.

۲) انگلیسی

24. Abd Ghadas Zuhairah Ariff (2014), "Types and Features of International Petroleum Contracts", *South East Asia Journal of Contemporary Business, Economics and Law*, Vol. 4, No. 3, pp. 34-41.
25. Al-Emadi Talal (2010), "Joint Venture Contracts (JVCs) among Current Negotiated Petroleum Contracts: A Literature Review of JVCs Development, Concept and Elements", *Georgetown Journal of International Law, The Summit*, Vol. I, pp. 645-667.
26. Allam S. (1963), "State Control over Concession Companies", A Paper Presented in Fourth Arab Petroleum Congress, Beirut.
27. Bee Ooi Jin (1982), *The Petroleum Resources of Indonesia*, Oxford University Press.
28. Bindemann Kirsten (1999), *Production-Sharing Agreements: An Economic Analysis*, Oxford Institute for Energy Studies.
29. Blinn K. W., C. Duval, H. L. Leuch & A. Pertuzio (1986), *International Petroleum Exploration and Exploitation Agreements: Legal, Economic and Policy Aspects*, Borrows Publications.
30. Bouve Celement L. (1930), "Private Ownership of Airspace", *Air Law Review*, Vol. 1, pp. 232-376.
31. Bradbrook A. J. (1987), "Ownership of Geothermal Resources", *AMPLA (Empowering Resources and Energy Lawyers) Yearbook*, pp. 353-380.
32. Campbell Nicholas J. (1956-57), "Principles of Mineral Ownership in the Civil Law and Common Law Systems", *Tulane Law Review*, Vol. 31, pp. 303-312.
33. Carbbe Philippe J. (1985), "Turgot's Brief on Mines and Quarries: An Early Economic Analysis of Mineral Land Tenure", *Natural Resources Journal*, Vol. 25, No. 2, pp. 267-273.
34. Coronil Fernando (1997), *The Magical State: Nature, Money, and Modernity in Venezuela*, University of Chicago Press.
35. Demir Idris (2017), "Oil and Gas Contracts and Islamic Principles", *Advances in Social Science Research Journal*, Vol. 4, No. 10, pp. 1-16.
36. Eljuri Elisabeth and Victorino J. Tejera Perez (2008), "21st -Century Transformation of the Venezuelan Oil Industry", *Journal of Energy and Natural Resources Law*, Vol. 26, No. 4, pp. 475-498.
37. El-Malik Walied (1993), *Minerals Investment under the Shari'a Law*, Kluwer Law International.
38. El-Malik Walied (1996), *State Ownership of Minerals Under Islamic Law*, *Journal of Energy and Natural Resources Law*, Vol. 14, No. 3, pp. 310-324.

39. Ely Northcutt and Robert F. Pietrowski Jr. (1976), "Changing Concepts in the World's Mineral and Petroleum Development Laws", *Brigham Young University Law Review*, Vol. 1976, No. 1, pp. 9-35.
40. Fabrikant Robert (1973), *Oil Discovery and Technical Change in Southeast Asia: Legal Aspects of Production Sharing Contracts in the Indonesian Petroleum Industry*, Institute of Southeast Asian.
41. Falola Toyin and Ann Genova (2005), *The Politics of the Global Oil Industry: An Introduction*, Greenwood Publishing Group.
42. Garner Bryan A. (editor in chief) (2004), *Black's Law Dictionary*, 8th ed., Thomson West Publishing Co.
43. Gonzalez Jose Juan (2014), Civil Law Treatment of the Subsurface in Latin American Countries, in Donald N. Zillman, & others (ed.), *The Law of Energy Underground: Understanding New Developments in Subsurface Production, Transmission, and Storage*, Oxford University Press.
44. Grisanti Luis Xavier (1987), "Control over Natural Resources and Trade: The Venezuelan Experience", *Maryland Journal of International Law*, Vol. 4, No. 1, pp. 76- 82.
45. Hardwicke Robert E. (1935), "The Rule of Capture and Its Implications as Applied to Oil and Gas", *Texas Law Review*, Vol. 13, No. 4, pp. 391-422.
46. Hendryx Frank (1959), "A Sovereign Nation's Legal Ability to Make and Abide by a Petroleum Concession Contract", A Paper Presented to the First Arab Petroleum Congress, Cairo.
47. Hepburn Samantha (2015), *Mining and Energy Law*, Cambridge University Press.
48. Hossain Kamal (1979), *Law and Policy in Petroleum Development: Changing Relations between Transnationals and Governments*, Frances Printer (Publishers) Ltd.
49. Johnston Daniel (1994), *International Petroleum Fiscal Systems and Production Sharing Contracts*, Pennwell Publications.
50. Jumah K. M. A. (2002), "Arab State Contract Disputes: Lessons from the Past", *Arab Law Quarterly*, Vol. 17, pp. 215-240.
51. Kramer Bruce M. & Owen L. Anderson (2005), "The Rule of Capture: An Oil and Gas Perspective", *Environmental Law Journal*, Vol. 35, No. 4, pp. 899-954.;
52. Kusumaatmadja Mochtar (1974), *Mining Law: Report*, University of Padjadjaran.
53. Lamarre Colleen E. (2011), "Owning the Center of the Earth: Hydraulic Fracturing and Subsurface Trespass in the Marcellus Shale Region", *Cornell Journal of Law and Public Policy*, Vol. 21, No.2, pp. 457-487.
54. Lieuwen Edwin (1954), *Petroleum in Venezuela: A History*, University of California Press.
55. Lowe John S. (2003), *Oil and Gas Law in a Nutshell*, 4th Edition, Thomson West Publication.
56. Machmud Tengku Nathan (2000), *The Indonesian Production Sharing Contract: An Investor's Perspective*, Hague, Kluwer Law International.

57. Mahdi Kamil (2007), "Iraq's Oil Law: Parsing The Fine Print", *World Policy Journal*, Vol. 24, No. 2, pp. 11-23.
58. Maniruzzaman A. F. M. (1993), "The New Generation of Energy and Natural Resources Development Agreements: Some Reflections", *Journal of Energy and Natural Resources Law*, Vol. 11, No. 4, pp. 207-247.
59. Manzano Osmel and Francisco Monaldi (2010), The Political Economy of Oil Contract Renegotiation in Venezuela, in William Hogan and Federico Sturzenegger (eds.), *The Natural Resources Trap: Private Investment Without Public Commitment*, Massachusetts Institute of Technology Press.
60. McBeth B. S. (1983), Juan Vicente Gomez and the Oil Companies in Venezuela: 1908-1935, 1st edition, Cambridge University Press,
61. Metz Helen Chapin (1990), Iraq: A Country Study, 4th Edition, Federal Research Division, Library of Congress
62. Mikesell Raymond F. (1971), Foreign Investment in the Petroleum and Mineral Industries: Case Studies of Investor-Host Country Relations, John Hopkins University Press.
63. Mommer Bernard (1998), The New Governance of Venezuelan Oil, Oxford Institute for Energy Studies.
64. Mughraby Muhamad A. (1966), Permanent Sovereignty over Oil Resources: A Study of Middle East Oil Concessions and Legal Change, Beirut, Middle East Research and Publishing Center.
65. Nayeem Mohammad Mohideen et al. (2017), "Ownership of Oil Wealth: A Figh Perspective in the Shade of Maqasid Sharia", *International Business Management Journal*, Vol. 11, No. 1, pp. 245-248.
66. O'Sullivan Meghan (2011), "Iraqi Politics and Implications for Oil and Energy", Faculty Research Working Paper Series, Harvard Kennedy School, Belfer Center for Science and International Affairs. Available at: <file:///C:/Users/m/Downloads/RWP11-031-O'Sullivan.pdf>
67. Omorogbe Yinka and Peter Oniemola (2010), Property Rights in Oil and Gas under Domanial Regimes, in Aileen McHarg (ed.) *Property and the Law in Energy and Natural Resources*, Oxford University Press.
68. Pascal Larry B. (2009), "Developments in the Venezuelan Hydrocarbon Sector", *Law and Business Review of the Americas*, Vol 15, No. 3/4, pp. 531- 547.
69. Pereira Ricardo (2012), The Exploration and Exploitation of Energy Resources in International Law, in Karen Makuch, Ricardo Pereira (ed.) *Environmental and Energy Law*, John Wiley & Sons.
70. Poley J. P. (2013), *Eroica: The Quest for Oil in Indonesia (1850-1898)*, Springer Science & Business Media.
71. Ray George W. (1960), "The Law Governing Contracts between States and Foreign Nationals", An Address before the Southwestern Legal Foundation at the International Comparative Law Center in Dallas, Texas.
72. Ruddy F. S. (1968), "Res Nullius and Occupation in Roman and International Law", *University of Missouri-Kansas City Law Review*, Vol. 36, pp. 474-287.

73. Sachse Harry S. (1963), "A Comparison of the Landowner 's Rights to Petroleum in France and Louisiana", *Louisiana Law Review*, Vol. 23, No. 4, pp. 722-757.
74. Said N. (1965), "The Legal Nature of a Petroleum Concession Contract as an Administrative Contracts", a Paper Presented in Fifth Arab Petroleum Congress, Cairo.
75. Saul Samir (2010), SN Repal, CFP and Oil-Paid-in-Francis, in Alain Beltran (ed.), *A Comparative History of National Oil Companies*, Peter Lang Publishing.
76. Shiravi Abdolhossein and Seyed Nasrollah Ebrahimi (2006), "Exploration and Development of Iran's Oil Fields through Buyback", *Natural Resources Forum*, Vol. 30, pp. 199-206.
77. Siksek Simon G. (1960), *The Legal Framework for Oil Concessions in the Arab World*, Beirut, The Middle East Research and publishing Center.
78. Sprankling G. (2008), "Owning the Center of the Earth", *UCLA Law Review*, Vol. 55, pp. 979-1040.
79. Stevens Paul J. (1976), *Joint Ventures in Middle East Oil: 1957-1975*, Beirut, Middle East Economic Consultants.
80. Stevens Paul (1982), *Iraqi Oil Policy: 1961-1976*, in Tim Niblock (ed.), *Iraq, the Contemporary State*, Croom Helm.
81. Summers Walter L. (1938), *The Modern Theory and Practical Application of Statutes for the Conservation of Oil and Gas*, in *Legal History of Conservation of Oil and Gas: A Symposium*, Published by Section of Mineral Law of the American Bar Association.
82. Taverne Bernard (1996), *Production Sharing Agreements in Principle and in Practice*, in Martyn R. David (ed.), *Upstream Oil and Gas Agreements: With Precedents*, Sweet & Maxwell.
83. Thornton W. W. (1890), "Supreme Court of Pennsylvania: Westmoreland and Cambria Natural Gas Co. V. De Witt Et Al.", *The American Law Register*, Vol. 38, No. 2, pp. 93-117.
84. Toriguian Shavarsh (1972), *Legal Aspects of oil Concessions in the Middle East*, Beirut, Hamaskaine Press.
85. Tute R. C. (1927), *The Ottoman Land Laws: With a Commentary on the Ottoman Land Code of 7th Ramadan 1274*, Jerusalem, Printed at Greek Convent Press.
86. Vassiliou M. S. (2009-A), *Historical Dictionary of the Petroleum Industry*, Scarecrow Press Inc.
87. William Sir John & Patrick J. Fitzgerald (1966), *Salmond on Jurisprudence*, 12th ed., Sweet and Maxwell.
88. Yergin Daniel (1992), *The Prize: The Quest for Oil, Money and the Power*, Free Press.
89. Zakariya Hasan S. (1976), "New Directions in the Search for and Development of Petroleum Resources in Developing Countries", *Vanderbilt Journal of Transnational Law*, Vol. 9, pp. 545-.

90. Zebari Dildar F. (2015), "Fundamental Issues of Early Oil Concession Contracts in Iraq until 1950", *International Journal of Humanities and Management Sciences*, Vol. 3, No. 2, pp. 18-83.
91. Zedalis Rex J. (2009), *The Legal Dimensions of Oil and Gas in Iraq: Current Reality and Future Prospects*, Cambridge University Press.